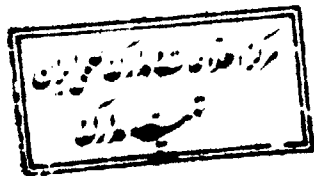


۲۴۲۶۶

۱۳۷۵ / ۲ / ۲۰



دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده ادبیات

پایان نامه کارشناسی ارشد فلسفه

زبان از دیدگاه هیدگر

استاد راهنما - آقای دکتر عبدالکریم رشیدیان

استاد مشاور - آقای دکتر ذاکرزاده

تهیه و تنظیم - مرضیه حیدری فر

زمستان ۱۳۷۷

110812

۲۴۲۶۶

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

به یاد پدرم که شیفته دانستن بود
و با سپاس از مادرم که شکیبایی ورزید.

فهرست مطالب

- ۱) پیشگفتار..... ۱
- ۲) بخش اول: تلقی هیدگر از فلسفه..... ۴
- ۳) بخش دوم: پدیدارشناسی هرمنوتیک..... ۱۳
- ۴) بخش سوم: تاریخچه زبان..... ۲۶
- ۵) بخش چهارم: زبان در هستی و زبان..... ۳۹
- ۶) بخش پنجم: زبان بر فراز انسان..... ۷۴
- ۷) بخش ششم: همسایگی در زبان..... ۱۲۹
- ۸) پسگفتار:..... ۱۴۶
- ۹) فهرست منابع انگلیسی و فارسی..... ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹

پیشگفتار

در تاریخ تفکر بشر همواره کسانی بوده‌اند که برای فهم و یافتن حقیقت، و نیز پاسخ به پرسشهای بیشمار انسان، به راهی دشوار و ناهموار و وادی ناشناخته وارد شده‌اند؛ کاوش در گستره پهناور هستی. آدمی یکباره زیر گامهای خود زمینی را می‌یابد؛ پر از آثار به جای مانده از پیشینیان، و آسمانی فریبنده و پر رمز و راز، و هر یک او را به خود می‌خواند؛ به تفکر، متفکر کمر راست می‌کند و محکم گام برمی‌دارد تا رد او در این زمین آشکارتر از دیگران باشد، چشم و دست می‌گشاید تا آنچه می‌تواند از آسمان به چنگ آورد؛ فلسفه حاصل آن راه پیمودن و این دست‌گشودن است. فلسفه تلاش برای یافتن حقیقت و راز هستی است، که بزرگترین راز خود انسان است. و مطالعه در فلسفه، جستجو و کنکاش در برگهای تاریخ اندیشه بشر است. تاریخ فلسفه، تاریخ تفکر بشر است؛ و اینکه بشر تابدینجا چه راهی را پیموده است. و بشر به مدد فرهیختگان و اندیشمندان فکر می‌کند، پس درنگ بر یک فیلسوف و اندیشه‌های او، تأمل بر حلقه‌ای از زنجیره سعی انسان در شناخت و کشف نادانسته‌هاست. و اندیشه‌های دیگر، نیز، یکی از آن حلقه‌هاست هیدگر که شاهد ماجراهای زندگی انسان در آغاز قرن بیستم بود و می‌دید که چگونه ماشین تکنولوژی در پیشروی شتابانش به سوی آینده بنیان‌های فکری و ارزشی کهن را نابود می‌کند تا بنای جدیدی بر آن ویرانه‌ها بسازد نگران از آینده و محزون از آنچه پیش آمده در راه تفکر قدم نهاد. هیدگر بر این گمان بود که اندیشیدن به شیوه متفکرین یونان باستان و کاویدن چیزها به شیوه هوسرل، می‌تواند کمک کند، تا انسان دوباره از در دوستی با هستی و جهان، و خود، در آید و بر معانی بلند دست یابد. ریکور گفته است «مشکل است کسی از کنار هیدگر گذر کند و در آتش تفکر او نسوزد»^(۱). در اینکه هیدگر چنین آتشی برافروخته باشد می‌توان شک کرد، اما تردید نمی‌توان داشت که هیدگر فیلسوف متفکر شعر باور حقیقت خواه بود که در پی یافتن معمای هستی همه چیز را دوباره معنا کرد؛ هستی، نیستی، مرگ، زمان، انسان، شیء، شعر، حقیقت، زیبایی، هنر، تفکر و زبان را. هنگامی که اندیشه‌های او به زبان می‌آیند و در قالب واژه‌ها شکل می‌گیرند، گاه بدل به سخنانی نغز می‌شوند که شنونده را، نه دلخواه بل خودبخود، به خود می‌خوانند: «زبان خانه هستی است.» این سخن هم

نمایانگر بینشی نو دربارهٔ زبان و هم محصول سیر فلسفی او دربارهٔ هستی است. زبان برای هیدگر آن کلیدی بود که می‌توانست قفل هستی را باز کند. راستی هیدگر در هستی چه می‌دید و از آن چه می‌خواست؟ زبان چگونه می‌توانست پرده از راز هستی بردارد؟ زبان و هستی همچون دو همزاد در طول تفکر هیدگر در کنار هم‌اند، و او کوشید با اندیشهٔ تأملی و بینش شهودی، و نه مفهومی، آنها را تجربه کند. (و در مکاشفه‌اش هستی را در بند زمان و انسان را اسیر زبان یافت.) هیدگر در باب زبان حرفهای تازه برای گفتن فراوان دارد که شاید، و احتمالاً حتماً، دیگرانی پیش از او نیز برخی از آنها را به زبان آورده‌اند، اما شیوهٔ بیان او به گونه‌ای است که انسان گمان می‌کند پیش از او اینها را از کسی نشنیده است. زبان! و هیدگر!، دو موضوعی که حتی بطور جداگانه سخت به نظر می‌آیند چه رسد به اینکه در کنار هم قرار گیرند؛ زبان از دیدگاه هیدگر.

کار در نگاه اول، و نیز نگاه آخر، دشوار می‌نمود. پیش از همه و بیش از همه اینکه هیدگر، همچون هر انسان دیگری، در بند زبان بود آنهم زبان آلمانی و خود هشدار داده بود که فکرش را باید در قالب زبان آلمانی فهمید و فراگرفت. (اما این توصیه و هشدار نمی‌تواند راه تفکر و فهمیدن را سد کند - وگرنه اهل هر زبان باید در حصار زبان و فرهنگ خود محدود شود.) علاوه بر این زبان فکر او سنگین و پیچیده است، مانند اغلب فیلسوفان، او علاقه و تعمد خاصی دارد تا در بکار بردن واژه‌ها به گذشته بازگردد و آنها را در معانی ابتدایی و اصیل استعمال کند. او از بعضی کلمات معنایی را اراده می‌کند که خود می‌خواهد و یا برای تأکید بر جنبه خاصی از معنا بین حروف کلمات فاصله می‌اندازد. انتقال دادن آنچه او از کلمات طلب می‌کند، به یک زبان دیگر کار دشوار و دقیقی است بدین جهت است که مترجمین و مفسرین انگلیسی آثار او در اصطلاح سازی و معادل آوردن برای عبارت های خاص او اتفاق نظر ندارند و هر یک چیزی را پیشنهاد می‌کنند. فهم هیدگر و پژوهش در دیدگاههای او برای یک فارسی زبان به مراتب ناهموارتر است، زیرا هیچیک از آثار، عمدهٔ او به زبان فارسی ترجمه نشده و کسی که به زبان آلمانی آشناییست برای استفاده از آثار او ناگزیر است که به زبان سومی مراجعه کند.

رساله حاضر که پژوهشی پیرامون یکی از موضوعات مورد علاقه هیدگر است متکی بر ترجمه انگلیسی آثار اوست. آثاری که در برگیرنده دیدگاههای هیدگر دربارهٔ زبان است و در آنها بیشتر از جاهای دیگر از این موضوع سخن گفته شده - بطور عمده کتابهای "در راه زبان" و "شعر، زبان، تفکر" پایه کار بوده است. و البته "هستی و

صبر



زمان - که شاه بیت تفکر اوست - و "مقدمه‌ای بر متافیزیک" و برخی مقالات کوتاه دیگر، بهر حال، آنچه در پی می‌آید تفسیری است از دیدگاه هیدگر درباره زبان، و شاید این کار همانقدر هرمنوتیکی باشد که هیدگر انتظار داشت. او، که به گفته پالمر هرمنوتیکی‌ترین فیلسوف است؛ خود با متن وارد مکالمه و گفتگو می‌شد و می‌کوشید تا گوشش را بر آوای متن، و نیز متن هستی، بگشاید پیغام بگیرد و معنا بیافریند. هیدگر نه تنها خود بلکه همگان را به نگاه دوباره به گذشته و فهم تازه از اندیشه‌ها دعوت می‌کرد، فهمی براساس پیغامی که از متن شنیده می‌شود.



بخش اول

تلقی هیدگر از فلسفه

روزی نیچه گفته بود: "فلسفه زندگی کردن آزادانه در میان یخ و کوههای مرتفع است."^(۱) و "فیلسوف انسانی است که هرگز در تجربه کردن، دیدن، شنیدن، بدگمان شدن، امیدوار بودن، و دیدن رویای چیزهای غیر عادی درنگ نمی‌کند..."^(۲) و هیدگر یکی از همان فیلسوفان است که البته بجای زندگی در یخ، در کوره راههای جنگلی زیست و در عوض تجربه کردن جهان و رؤیت پدیدارها از فراز کوههای مرتفع پا به درونی‌ترین لایه‌های هستی گذاشت. اما با همه اینها افکارش همانقدر عجیب و غریب و خلاف آمد عرف بود که نیچه از فیلسوف انتظار داشت. هر چند به درستی هیدگر فیلسوفی در قواره و اندازه کانت و هگل است اما از همه آنچه که لازمه فیلسوف بودن بدین معناست - طراحی کردن دستگامی سازمند که جهان را از ابتدا تا انتها تفسیر می‌کند و همه پرسشهای گیج‌کننده انسان را پاسخ می‌دهد - روی بر می‌گرداند. او، که البته بیشتر دوست دارد متفکر (متفکری در راه) خوانده شود تا فیلسوف، فلسفه را یکی از امکانات خلاق و نیازهای دازاین تاریخی انسان می‌داند اما معتقد است که سوء تعبیر درباره فلسفه بسیار زیاد است او در کتاب مقدمه‌ای بر متافیزیک به دو سوء تعبیر اشاره می‌کند که یکی پرسشهای بسیار زیاد فلسفه را بد تفسیر می‌کند و دیگری نقش فلسفه را کج و منحرف ساخته است.

"دیدگاه نخست از فلسفه توقع دارد که پایه‌های زندگی تاریخی و فرهنگی را بسازد و چون متافیزیک زمینه‌ای برای این کار فراهم نمی‌کند آن را کنار می‌گذارد. چنین توقعی از فلسفه مثل این است که بخواهیم از نیمکت نجار برای پرواز کردن استفاده کنیم و چون چنین کاری از آن بر نمی‌آید آن را بی‌فایده بدانیم."^(۳)

هیدگر چنین توقعی را تحقیر کردن فلسفه می‌داند و معتقد است «فلسفه در واقع تفکری است که راهها و جاده‌ها را قطع می‌کند و منظرهایی از معرفت را باز می‌کند معرفتی که

۱- مقدمه‌ای بر متافیزیک، صفحه ۱۲. ۲- مقدمه‌ای بر متافیزیک، صفحه ۱۲.

۳- مقدمه‌ای بر متافیزیک، سر صفحه ۱۲-۹.

در آن و با آن خود مردم بنحو تاریخی (خواست‌هایشان) را برآورده می‌کنند،...»^(۱) تفسیر دوم نقش فلسفه را تغییر می‌دهد و فلسفه را یک نیروی فرهنگی می‌داند که به ما کمک می‌کند تا از میان چیزهای متعدد راه خودمان را پیدا کنیم و به علوم در تأمل بر قضایا و مفاهیم اساسی یاری می‌رساند. بر این اساس فلسفه می‌تواند اشتغال تکنیکی و عملی فرهنگ را بالا برده و آن را تسریع و آسانتر کند. هیدگر در مورد این تفسیر نیز می‌گوید، "فلسفه نه تنها چیزها را آسانتر نمی‌کند بلکه طبیعت فلسفه سخت‌تر کردن است، زیرا نقش حقیقی و معتبر فلسفه پیش رفتن و نفوذ کردن در دازاین تاریخی و سپس هستی محض و بسیط است."^(۲) و این نقطه اعراض او از متافیزیک سنتی و بازگشت و تأمل بر هستی، هستی محض و بسیط است.

هیدگر متافیزیک سنتی را - که آغازگاه آن اندیشه‌های افلاطون است و در نیچه به پایان می‌رسد - به دلیل غفلت از هستی و روی گردانی از آن متهم و محکوم می‌کند. متافیزیک در طول عمر حدوداً ۲۵۰۰ ساله خود همواره به هست‌ها اشتغال داشته است و هستی را که بنیان و اساس هستی همه هست‌هاست از نظر دور داشته است. از جمله دلایل این انحراف غلبه فیزیک بر متافیزیک است.

"از همان آغاز فیزیک تاریخ و ماهیت متافیزیک را تعیین کرده است. حتی در آموزه هستی به عنوان کنش محض (توماس آکویناس) به عنوان مفهوم مطلق (هگل)، به عنوان بازگشت ابدی اراده یکسان معطوف به قدرت (نیچه)، متافیزیک بطور تغییرناپذیری "فیزیک" باقی مانده است."^(۳)

ریشه غلبه این بینش فیزیکی بر متافیزیک را هیدگر در تلقی و ترجمه نادرست physis می‌داند که برای یونانیان باستان معنایی غیر از آنچه اکنون از آن فهمیده می‌شود داشته است. اساس معنای physis ظهور و هویدایی است، در حالیکه بعدها معنای آن به طبیعت تغییر یافت.

هیدگر با غور در واژه فلسفه و تبارشناسی آن به این نتیجه می‌رسد که برای یونانیان باستان فیلسوفیا به معنای دوستداری دانایی بوده و فیلسوفس را کسی می‌دانستند که دانایی را دوست می‌دارد و دوست داشتن - آنطور که به گفته هیدگر هر اکتیوس آن را می‌فهمیده است - یعنی هم سخنی و سخن گفتن مانند و بر وفق لوگوس. لوگوس همان

۱- مقدمه‌ای بر متافیزیک، از صفحه ۹-۱۲ ۲- مقدمه‌ای بر متافیزیک، صفحه ۹-۱۲

۳- مقدمه‌ای بر متافیزیک، صفحه ۱۷.

احد جامعی است که همه هستندند ها را در هستی‌شان گرد می‌آورد و هست‌ها در نور هستی ظهور می‌کنند. دانایی گوش سپردن به لوگوس است و دریافت اینکه احد کل است. از اینروست که هیدگر هراکلیتوس و پارمنیدس را متفکرانی بسیار بزرگ می‌داند زیرا با لوگوس هم‌نوا بودند. این معنای درست و دقیق فلسفه است. اما فلسفه به معنای امروزی، که در بسیاری موارد هیدگر آن را با متافیزیک مترادف می‌آورد، با سوفسطائیان شروع می‌شود و با سقراط و افلاطون به انجام می‌رسد. ارسطو پرسش اساسی فلسفه را پرسش از هست [being] (موجود چیست؟) می‌داند. فلسفه در طلب هستی هست است و این هستی را در هست بودن (موجودیت) و ذات [ousia] آن جستجو می‌کند.^(۱) یکی از دلایل این تغییر طلب غلبه بینش مفهومی بر اندیشه فیلسوفان است، بینشی که پیامدهای مهمی را بدنبال خود داشته است. به دلیل ناتوانی مفهوم از رسوخ و نفوذ به حاق چیزها (هست‌ها) و احاطه پیدا کردن بر بنیان آنها ناگزیر بینش مفهومی، علم تحصیلی، همت کوتاه کرد و به حد و مرزی که توان آن را داشت اکتفا کرد. هیدگر این بینش مفهومی را یادگار دوره رومی و تفسیر رومیها از فلسفه یونان باستان می‌داند که مسیحیت و قرون وسطای مسیحی، و فلسفه جدید نیز، دنباله رو همان بینش و طرز تلقی است.^(۲) تأسف اینجاست که ما می‌خواهیم با همان مفاهیم و اصطلاحات آغاز گاههای فلسفه یونان باستان را بشناسیم. هیدگر بینش مفهومی و در نتیجه متافیزیک سنتی را به مبارزه می‌طلبد و تلاش دارد تا فلسفه را در جایگاه واقعی خود قرار دهد. همانطور که جان مک کواری می‌گوید علاقه هیدگر به متفکران پیش از سقراط از نوع باستان دوستی نیست بلکه کوششی است برای تکرار یا اعاده بصیرتهای اساسی به تفکر غربی، که البته او در این کوشش نیز موفق بوده است.^(۳)

دغدغه اصلی هیدگر در طول دوره تفکرش هستی [Being] است، و اینکه نقاب و حجاب از چهره هستی بردارد و حقیقت هستی را به نظاره بنشیند و تجربه - شهود - کند، برای اینکه تلاش او از سایر راههای اندیشه متمایز شود به نوع تفکر خود عنوان "هستی‌شناسی بنیادین" [fundamental ontology] می‌دهد و آن را چیزی از نوع متافیزیک و هستی‌شناسی‌های سنتی نمی‌داند بلکه در همان قدم اول همه آنها را کنار می‌زند و راه خود را جدا می‌کند. کوکلن معتقد است متافیزیک سنتی (و هستی‌شناسی‌هایی که بر پایه آن بنا شده‌اند) هست را چونان هست [being as

۱- فلسفه در قرن بیستم، فلسفه چیست، صفحه ۲۱۰ با [تصرف و تغییر].

۲- مقدمه‌ای بر متافیزیک، صفحه ۱۳

۳- مارتین هیدگر، جان مک کواری، صفحه ۱۰۹.

[beingness] را being= to on hei on مورد مطالعه قرار می‌دهد و هست بودن را مخرج مشترک همه هست‌ها می‌داند و این هست بودن موضوع متافیزیک می‌شود. در نتیجه متافیزیک که هست‌ها را مطالعه می‌کند "هستی بطور کلی" یا "هست عالی" و یا "هست الهی" را مورد بررسی قرار می‌دهد. ابهام موجود در واقع از کلمه "on" یونانی است که از نظر دستور زبان این کلمه یا به عنوان اسم استعمال می‌شود یا صفتی که معنای فعلی دارد. پس معنای اصلی چیزی که هست یا چیزی که به واسطه آن هست "هست" (هستی هست) می‌باشد. هیدگر می‌خواهد با تفکر به هستی به عنوان فرایندی که از طریق آن این ابهام و دوگانگی برطرف می‌شود، متافیزیک سنتی را تعالی دهد. برای این تعالی بخشی لازم است که هستی نه به عنوان هستی بطور کلی و نه هستی متعالی اندیشیده شود بلکه به عنوان فرایند ناپوشیدگی و از بین رفتن حجاب.^(۱) این تلقی از هستی همان است که در نزد متفکرین یونان باستان بود. هیدگر نمی‌خواهد معنای جدیدی بر هستی تحمیل کند بلکه می‌خواهد از آن حجاب بردارد تا همگان بتوانند "هستی" را همانگونه که پیشینیا نشان با تفکر درست، می‌یافتند بیابد. برای این پرده برداری و رفع حجاب هیچیک از آموزه‌های علم تجربی و متافیزیک سنتی که هر دو به یک اندازه مرهون بینش مفهومی - علم تحصلی - و قواعد عقل و منطق اند بکار او نمی‌آیند. از دید هیدگر ساحت علم، همانگونه که متافیزیک، اختصاص به هست‌ها دارد (که هیدگر آن را هستیک [ontic] می‌نامد) و از فلسفه به معنای درست آن (که هستی شنایک [ontological] است) جدا می‌باشد. هیدگر بر این باور است که علم و، بدنبال آن تکنولوژی جدید، متافیزیک همزاد هم و لازم و ملزوم یکدیگرند و از اینرو هیچیک نمی‌توانند ما را در تفکر بسوی هستی عریان و هویدا کمک کنند. آنچه به کار هیدگر می‌آید و توشه راه او خواهد بود همان است که علم حضوری و بینش شهودی خوانده می‌شود، پس او باید در کارکرد فلسفه طرحی نو دراندازد؛ مفاهیم و اصطلاحات گذشته را کنار گذاشته و خود و ازگانی در اندازه و براننده تفکرش بکارگمارد تا تحمل بار این مسئولیت را داشته باشد. از اینجاست که نقش و وظیفه‌ای که زبان در فلسفه هیدگر پیدا می‌کند معنادار می‌شود.

"هیدگر فکر می‌کند هستی شناسی ما با زبانی که با آن سخن می‌گوییم تعیین شده. آنچه اعتقاد داریم وجود دارد به توانایی ارجاع به باشندگان وابسته است. او می‌گوید: «زبان خانه هستی است.» زبان معمولی و راههای عادی تفکر که منطق و عقل را در برمی‌گیرند با تعصبات

فلسفی احاطه شده‌اند. زبان روزمره و زبان فلسفی سنتی نمی‌توانند حقایق فلسفی را به چنگ

آورند...^(۱)

زبان، همانند هستی، مورد تفکر هیدگر است و تلاش می‌کند راهی درونی بین این دو باز کند. همه جا در آثار هیدگر اشاره به زبان و نقشی که در برداشتن نقاب از رخ هستی بر عهده آن است به چشم می‌خورد. هیدگر تلاش می‌کند تا زبان و واژه‌ها قدرشان را، که در آغاز تفکر - یونان باستان - از آن برخوردار بودند، دوباره بدست بیاورند. زیرا به نظر او زبان و واژه‌ها هستند که اشیاء را به هستی می‌آورند. از این جهت است که زبان در ارتباط درست ما با اشیاء دخالت دارد. هیدگر در بررسی هستی و بررسی اینکه آیا هستی صرفاً یک کلمه است که معنایش همچون مه و بخار است که به تدریج از بین می‌رود،^(۲) یا نه به یک تحقیق زبانی دست می‌زند و به تبارشناسی هستی می‌پردازد این تردید را می‌توان به واژه‌های اساسی دیگر نیز تعمیم داد و ادعا کرد که زبان بطور کلی فرسوده و مستعمل است که در این صورت زبان در حد یک وسیله ضروری اما بی‌کفایت برای ارتباط تنزل داده می‌شود، همچون وسیله‌ای برای مرادۀ عمومی. هیدگر دلیل واقعی سوء ارتباط عمومی نسبت به زبان را رابطه تخریب شده با هستی می‌داند («... مسئله هستی ما را عمیقاً درگیر مسئله زبان می‌کند...»)^(۳)

هیدگر که با مطالعه کتاب فرانتس برنتانو "درباره معانی مختلف هستی مطابق نظر ارسطو" با مسئله هستی و جهان فلسفی یونانی آشنا شده بود، به شدت مجذوب کلمه "is" شد و آن را سرمایه تفکر خود قرار داد. آنچه برای هر چیزی بکار می‌رود و مایه وحدت آنهاست خود هستی است که هست بودن هر چیز را ممکن می‌سازد و این آغاز راه هیدگر شد.^(۴) آغازی که در آن هیدگر پایان متافیزیک سنتی را اعلان کرد. گسست و گذشت هیدگر از متافیزیک سنتی در طلیعه قرن بیستم هم سرزنش افلاطون و ارسطو است، که وارثان امین هراکلیتوس و پارمنیدس نبودند، هم ابراز نفرت از عملکرد مفسرین رومی و مسیحی تفکر یونان باستان است و هم "شورشی" بر ضد دوگانه‌گرایی دکارت (که انسان و به دنبال آن جهان را دو نیمه کرد) و هم تبری از ایدآلیسم برآمده از دستگاه فلسفی کانت (که تا همان سالهایی که او در دانشگاه‌های آلمان درس می‌خواند و درس می‌داد تفکر دنباله‌روان کانت - نوکانتی‌ها - بر فضای فکری آنجا غالب بود) هم به تبع کی‌یرکگارد حمله به مفهوم‌گرایی هگل و نیز اعتراضی بر کاهش پدیدار

۱- پدیدارشناسی و وجودگرایی، صفحه ۲۸۲.

۲- مقدمه‌ای بر متافیزیک صفحه ۱۴. ۳- مدرک پیشین، صفحه ۵۱.

۴- پدیدارشناسی و وجودگرایی، صفحه ۲۸۳ (خلاصه).

شناسانه که با در پراتز گذاشتن هستی به ماهیت پرداخت. او کاری سترگ را شروع کرده بود و با حریفان قدر و فحول نامداری رو در رو و درگیر شد و طبیعی است که از همان شروع کار تا بعد از مرگش نیز در معرض انتقادات و اتهامات جدی و شدیدی باشد - که گاه کارشناسانه و برخاسته از دیدگاه فلسفی و علمی خاص و گاه کینه توزانه و سیاسی است. اینکه هیدگر فلسفه و تفکر خود را وقف هستی [Being] می‌کند برای برخی از فیلسوفان باگرایش نام‌گرایی پذیرفتنی نیست به گمان آنان: «هرکس که به چنین تحقیقی (هستی‌شناسی) دست می‌زند به این خطا افتاده است که چون ما در زبان "هستی" را به صورت اسم داریم، پس باید چیزی مطابق این کلمه در جهان خارج وجود داشته باشد.»^(۱) طبیعی است که این انتقاد، به دلیل ارتباطی که هیدگر بین هستی و زبان برقرار کرده، همه فلسفه او را زیر سؤال می‌برد و آن را نوعی بازی با الفاظ که از پاسخ‌گویی به پرسشهای مهم و اساسی مطرح در تاریخ فلسفه ناتوان است می‌داند. اما هیدگر مانند هر اندیشمند دیگری که هرگاه از سر علاقه بنایی را پایه ریزی می‌کند می‌کوشد تا آن را به پایان برساند، کاری را که با هستی و زمان شروع کرد در نوشته‌ها و گفتارهایش، که تا سال ۱۹۶۲ ادامه داشت، دنبال کرد. هر چند عده‌ای از ناظرین و مفسرین اندیشه او با تعبیری که از خودش وام گرفته‌اند [kehre - turn] معتقد به نوعی شکاف و گشت (چرخش) در افکار اویند.^(۲)

"... شایع است که در تفکر هیدگر «گشت» یا «چرخشی» وجود دارد، ولی هنگامی که از دید مشرف امروز به تفکر او نگریسته شود تفکر او در حقیقت یکپارچه است. هستی و زمان خاکی است که تفکر متأخر او از آن می‌روید. هیدگر از ابتدا تا انتها از جریانی هرمنوتیکی بحث کرد که به واسطه‌ی آن هستی می‌تواند معلوم و منکشف شود. هیدگر در هستی و زمان با پدیدارشناسی «دازاین» به این جریان نزدیک شد و در آثار بعدی‌اش این جریان به صورت پژوهش درباب نیستی، پژوهش در باب خود کلمه «هستی» پژوهش درباب برداشت‌های یونانی و جدیدی از هستی و حقیقت، پژوهش در باب تفکر و پژوهش در باب زبان درآمد. مسلماً تفکر هیدگر در نوشته‌های متأخرش شاعرانه‌تر و مبهم‌تر و پیش‌گویانه‌تر می‌شود، اما انکشاف یا نامستوری هستی همچنان مضمون ثابت تفکر او باقی می‌ماند.»^(۳)

۱- مارتین هیدگر، مک کواری، صفحه ۳۴.

۲- ظاهراً این چرخش با مقاله درباره‌ی هستی حقیقت در سال ۱۹۳۰ شروع می‌شود. پدیدارشناسی و

۳- علم هرمنوتیک، ریچارد پالم، صفحه ۱۵۶.

درست است که بگوییم چیزی در تفکر هیدگر تغییر نکرده است بلکه این پیامدهای اندیشه نخستین است که بروز می‌کند و آشکارتر می‌شود، در درازای این فراشد نقطه‌های حساسی که او روی آن انگشت می‌گذارد مختلف است. او همواره تأکید کرده پرسشی که مرا به خود مشغول داشته پرسش از هستی به عنوان یک کل است؛ این پرسش بر سراسر فلسفه او سایه انداخته است. زمانی او هستی را از منظر انسان (دازاین) می‌بیند و با تحلیل ساختارهای وجودی او و راه یافتن به بن هستی انسان تلاش می‌کند نقبی به هستی مطلق [Bein] برند. از این منظر همه چیز رنگ و بوی انسانی دارد؛ جهان، زبان، زمان، هستی، خدا (اگر در این باره حرفی برای گفتن داشته باشد). اما همه اینها مدخلی برای آشنایی با هستی است، مقصد و مراد نهایی هیدگر فهم هستی است و نباید درنگ و تأمل او را در برخی از این منظرگاههای پایان راه قلمداد کرد. از اینروست که او از اینکه در شماره فیلسوفان وجودگرا [existentialist] قرار داده شود ناراحت است؛ «من باید دوباره بگویم که شواث فلسفی من نمی‌تواند به عنوان فلسفه وجود مرتب گردد... پرسشی که مرا به خود مشغول داشته پرسش از هستی انسانی نیست، بلکه آن پرسش از هستی به عنوان یک کل و کما هو هو است.»^(۱) (هر چند علیرغم این اعتراض مورخین و مفسرین اندیشه او، چون جان مک کواری، ژان وال و کاپلستون، در طبقه‌بندی فلسفه‌های معاصر او را در زمره فیلسوفان وجودی قرار دادند.) در دوره دوم تفکر گرایشات واقعی او خود را بیشتر نشان می‌دهد همه نوشته‌های او مشحون از هستی است. او خود را وقف فهم هستی می‌کند دیگر انسان نیست که به هستی رنگ و معنا می‌بخشد و سرور کائنات است، بلکه "انسان شبان هستی است."^(۲) زبان تنها ابزاری که انسانها را به یکدیگر مرتبط می‌کند و پیوند می‌دهد نیست بلکه "زبان خانه هستی است."^(۳) انسان تنها از راه زبان به حقیقت هستی دست می‌یابد، در زبان و با زبان است که افشا و انکشاف هستی صورت می‌گیرد و چهره حقیقی هستی رخ می‌نماید.

«... فلسفه در جهت مطابقت داشتنی است که با ندای وجود^(۴) توافقی و هماهنگی دارد. این مطابقت نوعی سخن گفتن است که در خدمت زبان در می‌آید. فهم معنی این سخن امروز برای ما دشوار است، زیرا تصویری که از زبان داریم دگرگونی بسیار یافته است و به دنبال این

۱- مارتین هیدگر، کوکلمن، فصل دوم.

۲- هر دو تعبیر از نامه‌ای در باب انسان‌گرایی گرفته شده.

۳- هر دو تعبیر از نامه‌ای در باب انسان‌گرایی گرفته شد.

۴- در ترجمه being از معادل وجود استفاده شده است.